ولام اشارتست به لام بر وزن نام که فعل ماضی باشد از لوم که ملامت کردنست یعنی ملامت کرد و هر ناشناس ناسپاس را
بران الفت ومیم ایمائیست بمیم بر وزن پیچ که فعل ماضی مجهولست از سوم در صحاح آورده که الموم البرسام ومنه یقال میم الرجل برسام
برضیست که پیوسته صاحبش الجذ و شوریده دارد و اینجا معنی آنست که مبهوت و متحیر گشت هر کافر و منکر نزدیک ظهور او و این
هفدهم در تیسیر آورده که الف کنایتست از انا ولام از لی ومیم از منی کلمه انا بر جمیع اسما جاریست ولی بر صفات اشامل و منی
بتمامی آلا و نعما محیط گوییا بدین سه کلمه مجموع ثنا گفته میشود انا یعنی انا الله انا الرحمن انا الرحیم تا آخر اسما حسنی ولی یعنی لی الملک
ولی العظمة ولی الآلاء وهمچنین همه صفات کمال ومنی یعنی منی الاحسان ومنی الغفران ومنی الامتنان وباقی النعمتها
ظاهره وباطنه برین قیاس واهل اشارة این سه کلمه را بر نوعی ادا کرده اند که انا الله ولی کل الشی ومنی کل شی هژدهم در تیسیر گوید
کالف ایمائیست بصورت قیام در حال نماز ولام بهیئت رکوع ومیم بصفت سجود وتنبیه میکند بنده را که در نماز بوقت قیام مجتمع
باش چون الف ظاهر وباطن خود را راست ودر پس منحنی شود در رکوع چون لام واز رتبه ظاهر توجه بعالم باطن نمای پس مجتمع
گرد در سجود چون میم و دو من همت از همگی در هم پیچیده و بهمگی خود حق را باش گفته آنست که چون روشنی دیده سید کاینات صلوات الله
علیه در نماز بوده که وجعلت قرة عینی فی الصلوة این سه حرف که هر یک اشاره بهیئات رکنی از ارکان صلوة است بر نماز گذار
باشد تا چنانچه از عمل وابدان وقتی خاص در یافته از نطق بحروف دالّه بران نیز لذتی مخصوص دریابد وجلوه جمال آن عبادت
چنانچه بمنظره عمل مشاهده مینموده درآینه قول نیز منظر شهود دارد تا قولاً وفعلاً مستغرق آن عبادت شده از فیض معین
کم مترتب بر آنست ممتع ومحظوظ میگردد و هر که چیزی را دوست دارد خواهد که بذکر او مشغول بود بیت خالی نه ایم از تو دمی این گواه
ماست کاندر طریق دعوی عشق تو صادقیم مگر تو میکنیم زمانی که خامشیم ذکر تو میکنیم زمانی که ناطقیم نوزدهم در بحر الحقایق
آورده که الف اشارتست بر آنکه او ارکن نفس خود را برای من باسقاط اعراض ولام لیسنه وجوارح خود را یعنی نرم ومنقاد گردان
در عبادت من بی ملالت اعراض وملاحظه اعواض ومیم محو ساز رسوم وصفات خود را بواسطه استیناس بمشاهده انوار من بی تکلف
واعراض بیستم در حقایق القرآن آورده که الف کنایتست از الله ولام از رسول ومیم از منی قسم یاد میکند بذات خود وبرسول
که از دوست یعنی محمد صلی الله علیه آله چنانچه در حدیث آمده انا من الله والمؤمنون منی وجواب قسم آنست که ذلک الکتاب لا ریب فیه
شک نیست در وی که کلام خداوند اکبر است و معجز حضرت پیغمبر صلعم بیست ویکم در حقایق سلمی فرموده که الف آلاء ونعمای
است ولام لطف ربوبیت ومیم ملک جاودانی معنی سخن آنکه هر که عبودیت ملک عظیم بوحدانیت من گواهی دهد وباسقاط ما سوی
از توحید خالص بهره مند گردد تلطف کنم بادی و او را از رق عبودیت بملک عظیم رسانم و آن ملکست که بنده در آن سر
همت فرونیارد و هیچ مالک و هیچ ملک ملکه ستانی کرد و بحضرت مالک الملوک [illegible] پادشاهی من آن برکه ترا بنده شوم بیت
و دوم امام قشیری فرماید که چنان سزد از طالب صادق که ازین سه حرف سه وصف در خود باز جوید وقت تکلم بالف تقویم
دل برای حق از ما سوی حق ونزدیک تلاوت لام لین جانب در ادای سنت و واجب وهنگام منطق بمیم موافقت

ام

امر ملک قدیم درانچه فرموده و بنده را بدان تکلیف نموده چه در باب احکام شریعت وچه در رعایت آداب طریقت گوئیند
الف اشارتست باستقامت که در بدایت امر از آن چاره نیست یعنی رعایت شریعت ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
ولام ایمائیست بانحنا حاصل از مجاهدات در اوساط عمل و آن عبارتست از حفظ مراسم طریقت والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا ومیم کنایتست از کمال بنده در نهایة کار یعنی اتمام دایره محبت ورجوع نهایت به بدایت ببلوغ بدین درجه میسر شود والا
بفنا فی الله و این علامت رسیدنست بمقام حقیقت قل الله ثم ذرهم بیست سیم در کنز المذکرین آورده که مبادی اسماء حسنی الف
است مثل الله الرحمن وخواتیم اسما ملکه غالب لام است چون جبرئیل میکائیل و در اسما انبیاء اکثر اولوالعزم میم است چون آدم وابراهیم
یا در اول چون موسی و مسیح و محمد صلوات الله علیهم پس الف خود از اسما الهیست ولام از نامهای ملایکه ومیم از اسامی پیغمبران اولوالعزم
گوییا قسم یاد میکند بجمیع صفات خود وبتمام ملیکه وانبیاء بزرگوار که این کتاب یعنی قرآن حق است فرستاده از نزد حق و از همین
مقول است آنکه گفته اند الف عبارت از اسم الله است ولام از جبرئیل ومیم از محمد صلعم ومعنی آنکه الله تعالی بواسطه جبرئیل حی فرستاد
بمحمد در حقایق التأویل آمده معنی را بر نوعی ادا میکند که الف کنایتست از ذات واجب الوجود که اول همه است ولام اشارتست
بعقل فعال که مسمی بجبرئیل است واو واسطه واقع میشود میان مبدع ومبدعات واو در استفاضه از مبدا واضافه بمنتهی رسانست ومیم
از محمد صلعم که نقطه آخرین دایره ابداعست و دوران کار ایجاد بدو تمام شد و بوجود با جود او آخر دایره باول پیوست و یکی از
اسباب حقیقت از همین نکته میتواند بود و از اینجا فرموده الا ان الزمان قد استدار الحدیث نظم پرگار خود به دایره صنع
میکشید بر نکته وجود تو شد عاقبت تمام ختم است بر تو نکته توحید از آن سبب ذات تو شد صحیفه ابداع را ختام
بیست وچهارم صاحب فتوحات فرموده که الف اشارتست بذات ولام بصفات ومیم باثار الف در مبدا هیچ چیز اتصال
نپذیرد ولام که واسطه ورابطه است میان اثر و موثر بیکدیگر متصل اند و از کلام حضرت شیخ چنان مفهوم میشود که موجودات را که آثار
قدرت کامله اند ادراک روابط ووسایط یعنی اسامی وصفات میسر نیست وعقل علم هیچکس بکنه موثر یعنی مبدا که صفت عدم
احاطه بدو ذاتی وست راه نبرد نظم بپای عقل نتوان رفت ازین راه بعلم از وی نشاید گشت آگاه درین ره چون رسید
منزلی نیست بجز حیرت کسی را حاصلی نیست بیست وپنجم هم از آنحضرت در فتوحات آورده که همزه از عالم اعلی است
ولام از عالم اوسط ومیم از عالم اسفل پس کلمه جامعست بر برزخ وعالمین ورابطه حقیقتش و شاید که مراد از عالمین غیب
وشهادت باشد واز واسطه عالم مثال که برزخ است و از حقیقتش تعین اول که حقیقة الحقایق است وحقیقت محمدیه که صورت
جمعیه جمیع حقایق او است وکمال توحید ذاتی مختص است بجمع مرجع محمدی وهیچکس را از انبیاء ومرسلین آن مرتبه دست
نداده کما قال ابن الفارض رحمه الله شعر [illegible] بحر اخصتها وقفت اللالی بساحله صونا لموضع حرمتی و شیخ عراقی از زبان محمد صلعم
ادا میکند نظم بحر ظهور و بحر بطون قدم بهم در من بیان که مجمع بحرین اکبرم هر نور کاشکار شد از مشرق وجود عین
منست جمله وزان نیز برترم فی الجمله مظهر همه اسماست ذات من بل اسم اعظم بحقیقه چو بنگرم و مقصود از رابطه نسبت

Copyright © King Saud University